



A Reflection on the Ḥadd Nature of the Punishment for Apostasy

Amirhamzeh Salarzai*¹

1. Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 1-14

Corresponding Author's Info

ORCID: 0009-0000-6126-9060

TELL: +989155414263

Email: amir_hsalar@theo.usb.ac.ir

Article history:

Received: 16 Oct 2025

Revised: 19 Dec 2025

Accepted: 22 Jan 2026

Published online: 22 Jun 2026

Keywords:

Hadd; Ta'zīr, Freedom of Thought and Expression, Institution of Repentance, Apostasy (Riddah), Worldly Punishment, Proportionality, Al-Nafs bi-l-Nafs.

ABSTRACT

In the present descriptive-analytical study, the classification of apostasy ("riddah") as a ḥadd crime under the criminal laws of the Islamic Republic of Iran - grounded in Article 167 of the Constitution and Article 220 of the Islamic Penal Code (2013) - is critically reexamined under the title "A Reflection on the Ḥadd Nature of the Punishment for Apostasy". The central question addressed is as follows: Why has an offense purportedly subject to the gravest punishment - namely, deprivation of life, the most fundamental and valuable human right - not been explicitly criminalized in worldly terms, with a clear and definitive sanction, in the Qur'an as the most authoritative revealed source? Although apostasy and its reprehensibility are mentioned repeatedly in numerous chapters and verses of the Qur'an, no explicit worldly punishment - particularly one possessing the clarity and determinacy characteristic of ḥadd penalties - has been unequivocally prescribed. This omission appears especially significant given that the protection of life ("Ḥifẓ al-Nafs") constitutes one of the supreme objectives ("Maqāṣid al-Sharī'ah") of Islamic law. The findings of this study indicate that apostasy should be regarded as a ta'zīr offense rather than a ḥadd crime. In light of the occasion of revelation ("Sha'n al-Nuzūl") concerning the verse on "muḥārabah" (armed hostility) and the concluding phrase of the Prophetic tradition - "... and the one who abandons his religion and separates from the community" ("al-Tārik li-Dīnihi al-Mufāriq li-l-Jamā'ah") - which qualifies the well-known hadith "Whoever changes his religion, kill him" ("man baddala dīnahu fa-uqṭulūhu"), it may be inferred that where apostasy is accompanied by additional acts constituting offenses against public order, security, and social stability, the offender is subject to discretionary punishment ("ta'zīr"), except in cases involving the commission of homicide, where the principle of "al-Nafs bi-l-Nafs" (life for life) applies.



This is an open access article under the CC BY license. © 2026 The Authors.

How to Cite This Article: Salarzai, A (2026). "A Reflection on the Ḥadd Nature of the Punishment for Apostasy". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 6(2): 1-14.



انجمن علمی فقه برای تطبیقی ایران

فصلنامه فقه جزای تطبیقی

www.jccj.ir



فصلنامه فقه برای تطبیقی

دوره ششم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۵

تأملی بر حدی بودن کیفر ارتداد

امیر حمزه سالارزایی *

۱. استاد تمام، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

چکیده

در پژوهش توصیفی - تحلیلی پیش رو، عنوانی را که در قوانین کیفری جمهوری اسلامی، با استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی و نیز ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) ذیل موضوع ارتداد، جرم‌انگاری حدی شده است، با عنوان تأملی بر حدی بودن کیفر ارتداد، بازپژوهی شده است، با این پرسش مهم که چرا جرمی که شدیدترین مجازات را بناست، دارا باشد و آن هم سلب حیات که ارزشمندترین دارایی مثبت و حقوق بشر است، در محکم‌ترین سند وحیانی به نام قرآن، به وضاحت آن هم با مجازات صریح، جرم‌انگاری دنیوی نشده است؟! علی‌رغم این که بارها در سوره‌ها و آیات متعدد و متنوع از عنوان ارتداد و قبح آن یاد می‌شود، ولی چرا به صراحت و حداقل یک‌بار مجازات آن به وضوح که از ویژگی‌های مجازات حدی است، ذکر نگردیده؟! حال آن که نفس و حفظ مطلق حیات بشر از مقاصد کبرای شریعت نورانی دین محسوب می‌شود. حاصل این پژوهش تعزیری بودن جرم ارتداد می‌باشد، آن هم وقتی که بنا به شأن نزول آیه محاربه و فراز آخر حدیث منقول نبوی که می‌فرماید: «... والتارک لدینه المفارق للجماعه» و یا «المارق من الدین التارک للجماعه» که مقید حدیث نبوی «من بدل دینه فاقتلوه» محسوب می‌شود، چنانچه مرتد ضمن پشت کردن به دین مرتکب جرم‌های دیگری هم شود که علیه نظم و امنیت و آسایش عمومی محسوب گردد (به جزء در مقوله ارتکاب قتل عمد)، تعزیر می‌شود.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱-۱۴

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارفکد: ۹۰۶۰-۹۱۲۶-۰۰۰۹-۰۰۰۰

تلفن: +۹۸۹۱۵۵۴۱۴۲۶۳

ایمیل: amir_hsalar@theo.usb.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۴

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

حد، تعزیر، آزادی اندیشه و بیان، نهاد توبه، ارتداد، مجازات دنیوی، تناسب، النفس بالنفس.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به صورت غیر تجاری را دارند.



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

اصولاً در وضع قوانین کیفری یکی از مشکلات ما مسلمانان، شاید این باشد که جمله نورانی «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ» از باب رحمانیت عام خداوند نسبت به همه مخلوقات را کمتر مد نظر قرار می‌دهیم. در این که انسان بما هو انسان سرآمد مخلوقات و دارای کرامت ذاتی است، کسی تردید ندارد و نیز در این که در بسیاری از آیات مکی و مدنی، انسان و الناس به صرف انسان بودن مورد خطاب خدا است، باز هم شکی نداریم، حتی در این که مأموریت انبیاء از جمله سرور و سالار آن‌ها، محمد مصطفی (ص) مأمور ابلاغ فرامین خدا به همه انسان‌ها است با صرف نظر از جنس، جغرافیا و سایر ممیزات عارضی باز هم بحثی نیست، چرا که خداوند چنین می‌فرماید:

۱- «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ (ثبات و راستی در عقیده و عدالت و مساوات در عمل) فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (زمر/۴۱) روح این آیه، عمومیت در دعوت و حریت در تبعیت می‌باشد، یعنی که جامعه هدف رسالت، همه مردم با به رسمیت شناختن آزادی انتخاب آن‌ها با پیوست «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» می‌باشد و آیات زیاد دیگری که در همین باب (آزادی و انتخاب مبتنی بر کنجکاوی مستمر و تفکر و تفقه) وارد شده، از جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» (بقره/۲۵۶) صدر این آیه مدنی با لای نفی جنس و خبر آن که ظرف عام مستقر می‌باشد، هرگونه کراهت در پذیرش را مردود می‌داند، چون دین یک امر قلبی و حیّی است، طبعاً اکراه و تهدید در اصل قبول و استدامه آن را برنمی‌تابد.

۲- «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس/۹۹) این آیه با «لو» شرطیه امتناعیه شروع شده، یعنی به هیچ وجه خدا نخواسته و نخواهد خواست که همه مردم لزوماً و اکراهاً ایمان بیاورند، پس با همزه استفهام انکاری از رسول خدا هم خواسته که تو هم نباید مردم را به قبول دین وادار کنی، در تفسیر تبیان آمده: «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَرِيدَ إِكْرَاهَهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ لَا يَرِيدُهُ، لِأَنَّهُ يَنْفِي التَّكْلِيفَ، وَ أَرَادَ بِذَلِكَ تَسْلِيَةَ النَّبِيِّ (ص) وَ التَّخْفِيفَ عَنْهُ مِمَّا يَلْحَقُهُ مِنَ التَّحَسُّرِ وَ الْحَرَصِ عَلَىٰ إِيْمَانِهِمْ» (طوسی، بی تا: ۴۳۵/۹).

۳- «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ (پیامبر مأمور و مخاطب همه مردم) قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (یونس/۱۰۸)، چقدر این آیه مخصوصاً، اصل آزادی در انتخاب عقیده را به صراحت بازگو می‌کند و پیامبر اکرم (ص) را هم می‌فرماید: «بِغَوْ مِنْ وَكِيلٍ وَ مِرَاقِبٍ وَ كَنْتَرَلِ كُنْدَه (تحمیلی) انتخاب شما نیستم، چون سود و زیان انتخاب حق و باطل به خودتان برمی‌گردد.» صاحب تفسیر تبیان در ذیل همین آیه می‌نویسد: «وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ فِي مَنَعِكُمْ مِنْ اعْتِقَادِ الْبَاطِلِ بَلْ انظُرُوا لِأَنفُسِكُمْ نَظْرَ مَنْ يَطَالِبُ بِعَمَلِهِ وَ لَا يَطَالِبُ غَيْرَهُ بِحِفْظِهِ كَأَنَّهُ قَالَ مَا أَنَا حَافِظُكُمْ مِنَ الْهَلَاكِ» (طوسی، بی تا: ۴۴۳/۹).

۴- «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...» (کهف/۲۹) دو معنای اساسی از این آیه مستفاد است، اصل تخیر (نه تهدید) در انتخاب و اعتقاد قلبی دین (چون امور قلبی ماهیتاً اکراه بردار نیست، برخلاف امور عقلی و جوارحی) و اصل دوم رویکرد واکنش وعیدی و تهدیدی در برخورد با صرف عقاید باطل که ماهیت اخروی (نه دنیوی) دارد و جالب این که چون رحمت رحمانیه خدا عمدتاً در آخرت تجلی می‌کند، تخلف از وعید خصوصاً از کریم، قبیح نمی‌باشد. با لحاظ مفاد صریح همه این آیات و آیات مشابه دیگر و نیز صفت ثواب خداوند که مقتضی بخشش انحرافات اعتقادی از طریق توبه، حتی تا آستانه مرگ و همچنین اختصاص یک سوره به نام توبه در اهمیت آن، چرا ما بر مبنای یک سری اخبار آحاد (ذاتاً ظنی) و در عین حال متعارض، مجازات سلب حیات که از یک سو بالارزش ترین دارایی قدسی انسان بوده و مهم ترین عطیه الهی به بشر می‌باشد و از سوی دیگر حفظ و صیانت آن از قوانین آمره و از مقاصد کبرای شریعت منجی اسلام محسوب می‌شود، برای مرتد عقیدتی (حداقل در برخی وضعیت‌ها) راه تجدید نظر و جبران اشتباه را با مجازات حدی (قاطع و انعطاف‌ناپذیر برخلاف تعزیر) مسدود نماییم؟! چه اشکالی دارد برای مجازات مرتد و البته با لحاظ برخی رفتارهای پرخطر مقرون به عقیده ناروای او، چنان که برخی فقیهان هم قائلند، تعزیر و تنبیه زجری و بازدارنده اصلاحی که فلسفه وضع کیفری تعزیرات است، قائل باشیم؟! به نظر می‌رسد حداکثر تعزیری بودن عنوان ارتداد با روح و

نکته شگفت‌انگیز در فراز نخست آیه که نویسنده بدان دست یافته، این است که خداوند برای پیدایش آسمان‌ها و زمین، یعنی کلیت هستی از صیغه «بدیع» که فعل باشد، استفاده کرده، نه از صیغه اسم فاعل، یعنی مُبدع السماوات و الارض تا به ما بفهماند که بدیع عاری از قید زمان است (برخلاف مُبدع به‌عنوان اسم فاعل که مقرون به زمان است، چون زمان فعل مضارع که اسم فاعل مذکور از آن ساخته می‌شود، روی آن ترشح می‌کند)، یعنی این‌که خود زمان و تمامی زمانیات با یک فرمان کن تامه، وجود مسبوق به عدم محض یافته‌اند.

۲- «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» و به‌راستی پیدایش نخستین را [که جهان فعلی است] شناختید، پس چرا متذکر [پدیدشدن جهان دیگر] نمی‌شوید؟» (واقعه/۶۲)؛ واژه نشأه در این آیه بیانگر مبدایی است با نقطه مقابل معاد، چنان‌که می‌فرماید: «قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس/۷۹)، پس انشا در معنای غالب، به‌معنای سرآغاز مسبوق به وجود است، اما ابداع وجوددادن از عدم است.

۳- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند» (حدید/۲۵). در این آیه، فلسفه ارسال رسولان، با دلایل واضح با منشور وحی و میزان عدل در داوری و دادرسی و تعامل اجتماعی بیان می‌شود تا درنهایت اقامه قسط و عدل توسط عموم مردم با اختیار و انتخاب (با صرف نظر از عقیده و جنس و جغرافیا) و بدون قسر و جبر صورت پذیرد. در این آیه به وضاحت و صراحت در باب رسالت همه انبیا به‌صورت مشترک در پیام‌های وحیانی مکتوب در کتب نازل شده، آن هم با پیام‌های واضح و آشکار در مقوله عدل و قسط (به‌عنوان معیار کلیدی) رویه‌شدن دادگری با اراده و آزادی و اختیار عموم مردم، مناظ و ملاک گردیده است. همین‌طور خداوند خطاب به پیامبر اکرم (ص) به‌عنوان خاتم رسولان و سفیر برگزیده خود می‌فرماید: «إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ؛ ما این

مقاصد کبرای شریعت رحمانی اسلام و همین‌طور با قاعده زرّین و مؤکد قرآنی «إِنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»، یعنی یقیناً جان در برابر جان، سازگارتر است.

۱- أغراض شریعت

چنان‌چه ما در معنای خاص، اولاً و بالذات دین را عقیده و باور نظری، باطنی و ذهنی کلان؛ ثانیاً و بالعَرَض شریعت را قواعد تابع و طولی در مقوله ظاهر و رفتار برگرفته از معتقدات درونی تلقی کنیم، شریعت که همان تقیدات و التزامات و مقررات عملی دین و دارای مقاصد کلیدی و رکنی است، عبارت است از: نفس، عقل، دین، نسل، عرض و مال.

۲- ساختار دین

چنان‌که می‌دانیم دین به‌عنوان اسم جنس، مجموعه‌ای از باورهای باطنی و رفتارهای تبعی ظاهری است که از جانب خالق و مُبدع و مالک هستی به‌عنوان مرجع منحصر در صلاحیت ذاتی، برای اصلاح حال و فلاح مآل بشرِ عاقل و مختار، وضع شده است.

در یکی از منابع اصطلاحی در ذیل واژه دین و به استناد آیه شریفه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/۱۹) به‌معنای مذکور اشاره شده است. هندسه و هرم دین حقیقی و منجی به ترتیب از قاعده تا رأس از مُبدع، منشأ (مبدأ)، منابع، مبانی، اصول، مناهج و مسائل و مقاصد و درنهایت مقصدالمقاصد ترسیم گردیده است. در یک جمله، از توحید (در قاعده به‌عنوان مُبدع) آغاز و به توحید به‌عنوان مقصدالمقاصد به سرانجام می‌رسد. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) آیات زیر مستند سلسله فوق‌الذکر است:

۱- «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره/۱۱۷) [بدون سابقه ماده، مدت و نقشه] او پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است و هنگامی که فرمان به‌وجودآمدن چیزی را صادر کند، فقط به آن می‌گوید: «باش»، پس بی‌درنگ می‌شود.

۱- «بدیع السموات، خبر لمبتدأ محذوف و هو من باب اضافه المشبهه الى فاعلها و الاصل «بدیع سمواته»» (درویش، ۱۴۲۸: ۱/۱۷۴).

عقیده، بلکه به‌خاطر به‌سخره‌گرفتن مقدسات مردم و ایجاد التهاب و اختلال نظم و امنیت و آسایش جامعه.

۳- مینا و منهج دین

قرآن به‌عنوان میزان اولی و اساسی و مرجع معیار، مبنای خلقت انسان بما هو انسان بر فطرت توحیدی و دعوت به این دین فطری را بر مبنای حکمت، ترسیم می‌کند یکی از واژه‌شناسان برجسته قرآنی در کتاب معروف مفردات الفاظ القرآن چنین می‌نویسد: «الحکمه: إصابه الحق بالعلم و العقل، دستیابی به حق بر مبنای علم و عقل و خرد و حکمت از جانب خدا هم؛ معرفه الاشياء و ایجادها علی غایه الاحکام، پدیدآوردن موجودات در نهایت پایداری در حفظ کلان سیستم و شبکه آفرینش» (راغب اصفهانی ۱۴۲۷: ۲۴۹) به قولی حکمت چنان دلیل واضحی است که هرگونه شبهه‌ای را بر نمی‌تابد (خازن، ۱۴۱۵: ۱۰۷) و نیز همراه با موعظه نیکو، یعنی هم ترغیب و هم ترهیب و هشدار بعد از دعوت بر مبنای حکمت که عقل و خرد سلیم انسان را قانع می‌کند، به‌دنبال آن موعظه حسن هم، موجب خشنودی قلب و جان و جبلت انسان می‌شود، یعنی هم‌زمان رضایت‌مندی دو کانون معرفتی عقل و قلب را تضمین می‌کند، منهج و روشی هم که در مواجهه با آرای متضارب به‌کار گرفته می‌شود، جدال احسن است که به‌معنای رفق و لینت بدون هیچ‌کدام از خشونت است. از سوی دیگر آیه مذکور از باب یک گزاره اساسی و کلیدی که بیانگر رویکرد مبنایی قرآن مجید است، موضع قرآن در ارتباط با سه گروه از افراد را به‌نحو مقتضی و شایسته هر گروه و از باب مخاطب شناسی به زیبایی بیان می‌کند، گروه نخست را که اندیشمندان و دانشمندان و محققان هستند، مواجهه با آن‌ها را برای اقناع عقلانیت پویای آن‌ها، براساس حکمت توصیه و تأکید می‌کند؛ گروه دوم که انسان‌های میانه و دارای فطرت سلیم‌اند و فرصت و شرایط تحقیقات عمیق را ندارند، مواجهه آن‌ها را که اصولاً غالب مردم را هم دربر می‌گیرد، با به‌کارگیری جنبه‌های نرم اخلاقی دعوت به حق می‌نماید؛ بالاخره گروه سوم که اصحاب جدل و مناقشات تند و تیز هستند را با مناظره‌ای به بهترین روش منطقی و فنون مجادله که هرچند در عمق وجود خود

کتاب را برای [هدایت] مردم به حق و راستی بر تو نازل کرده‌ایم، پس هر که هدایت یافت، به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شد، فقط به زیان خود گمراه می‌شود و تو بر آنان نگهبان و کارساز نیستی» (زمر/۴۱). در این آیه هم، به‌صراحت و در یک قاعده کلان با شروع یک گزاره استینافی، جامعه هدف رسالت آخرین رسول، همانند آیه پیشین و هماهنگ با رسالت همه رسولان، عموم مردمند، با به‌رسمیت‌شناختن آزادی و اختیار حدوثی و استمرار همه مردم در اعتناق و اراده آزاد مقرون به حق انتخاب در دین وحیانی و تبعیت از آن، مد نظر قرار می‌گیرد.

جهت تأکید حق آزادی اختیار دین در همه حال خواه در اصل پذیرش و خواه در استدامه آن، فراز آخر آیه هم، به اصطلاح در یک گزاره استینافی (صافی، ۱۴۱۸: ۱۸۹/۲۳) و با تأکید فرازهای قبلی آیه، نفی مراقبت بازخواست مدارانه از رسول (ص) صورت می‌گیرد. صاحب تفسیر تبیان که صاحب دو مجمع حدیثی از چهار منبع اولی و اصلی حدیثی شیعه است، در ذیل این فراز آیه در معنای مذکور می‌نویسد: «وما أنت یا محمد علیهم بواکیل أی بحفیظ ولا رقیب وإنما علیک البلاغ والواکیل القائم بالتدبیر. وقیل ما أنت علیهم بواکیل، برقیب فی ایصال الحق إلی قلوبهم (هدایت حدوثی و ابتدایی) و حفظه علیهم حتی لا یتروکه ولا ینصرفوا عنه، ولا تقدر علی إکراههم علی الاسلام (لابد استدامت)، وإنما الله تعالی القادر علیه» (طوسی، بی‌تا: ۳۲/۹). بالاخره از ظاهر قول برخی مفسران (چنان که در کلام شیخ، مذکور بود)، آزادی در انتخاب دین اسلام هم در ابتدا و حدوث است و هم در استمرار و استدامه با تکیه به ظاهر قابل برداشت است، مگر این که با ورود و خروج از دین دسیسه‌ای در به‌بازی‌گرفتن عقاید قدسی مردم و نیز ایجاد فتنه در دین‌گریزی مردم با سوءنیت عام و خاص باشد که چنان که ما از آیات استظهار کردیم، هم عقاب اخروی دارد (درصورت توبه‌نکردن) و هم به‌عنوان یک رفتار پرخطر مدنی در یک دادرسی عادلانه، رسیدگی و با اثبات عناصر جرم و محل نظم و امنیت، تعزیر می‌شود، آن‌هم نه به‌خاطر صرف تغییر عقیده مبتنی بر تحقیق و ابراز غیرمتشنجانه و غیرمتعنتانه آن

۲- «ادع إلی سبیل ربک بِالْحُکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنْ رَجَعْتَ هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ضَلِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَكْبَرُ بِالْمُهْتَدِینَ»

۱- «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّینِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَٰكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم/۳۰).

نمی‌پذیرند، اما راهی جزء سکوت کلامی ندارند را توصیه می‌کند (خازن، ۱۴۱۵: ۱۰۷)، چراکه وقتی در مقام مجادله، شخص را بنا به باورهای خود او برای قبول حق مجاب کنیم، چاره‌ای جزء پذیرش ندارد، لذا یک قاعده اصطیادی اصولی داریم که می‌گوید: «الزموهم بما الزموا به انفسهم» (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷: ۱۸۳).

۴- مقاصد شریعت

قاصد شریعت، اصولی است که به اجماع کارشناسان و حتی عموم مسلمانان معتقد و متدین، تحقق و محافظت از آن ضروری می‌باشد، لکن اگر هم اختلافی مشاهده می‌شود، تنها در چگونگی تحقق و وصول آن است، هرگونه تقصیر در حصول و اصابت به مراد قرآن و سنت، گناه و قابل چشم پوشی نیست (ابن عاشور، بی تا، ۳/۱۱۲). حفظ دین و نفس و عقل و نسل و مال از مقاصد شرعی تلقی می‌شود (شاطبی ۱۴۱۷: ۴۰۱/۶)، از میان این مقاصد، قهراً حفظ نفس باید در مرتبه نخست باشد، چراکه حق حیات در حقوق اساسی بشر، سرفهرست تلقی می‌شود، زیرا تا حیات انسان محفوظ و محبوب نباشد، بقیه حقوق و حتی مقاصد، سالبه به انتفای موضوع می‌شود، حتی مقصد دین هم وقتی نسبت به مقصد حفظ نفس در تعارض قرار گیرد، نهاد فقهی تقیه برای تقدم حفظ جان تأسیس شده است، یعنی انکار اصول دین (توحید و نبوت و معاد) و ضروریات دین در جایی که این انکار موجب حفظ نفس از هلاکت توسط شخص اسلام ستیز می‌شود، یک واجب شرعی، حتی از باب عزیمت (نه رخصت) هم امکان لحاظ دارد؛ از نظر عقلی هم که تا حیات برقرار نباشد، سایر مقاصد و حقوق اساسی بی‌موضوع می‌گردد، ازجمله دین، عرض، نسل و ... حفظ نفس و در معرض خطر قراردادن آن خواسته اکید قرآن است. به این دو آیه توجه کنید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء/۲۹) و «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره/۱۹۵). در یکی از پژوهش‌ها همین مطلب چنین ذکر می‌شود: «قال المحقق الوحيد البهبهانی لا يوجد تكليف يقدم على حفظ النفس وإن كان وجوبه شديداً بل لا يكون اوجب الفرائض مثل الفريضة اليومية و اشد منها بل و اصول الدين يجب فيها التقية حفظاً للنفس، قال تعالى: أَلَا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبِهِ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل/۱۰۶؛ جمعی از محققان، بی تا: ۳۴۹/۱۷)، اصل مسلم احتیاط در مطلق دما و نفوس (بدون

عوارض توصیفی و تقییدی همچون جنسیت و عقیده و مذهب) مقتضی است، بلکه حکم می‌کند که چنانچه عنوان مجرمانه‌ای مردد بین حدّ و تعزیر باشد، چون در فهرست مجازات حدّی، سلب حیات بیشتر مطرح می‌شود و از سویی اختیار محاکم در تشدید و تخفیف و تبدیل و امثال آن در مجازات تقریباً مسلوب بوده و تفسیر به نفع متهم نیز به‌ویژه در نگرفتن جان، معاضد و مؤید آن است، لذا در تحقیق مستقلی از نویسنده این مقاله با عنوان حکم قضایی ارتداد این‌گونه ثابت شده است که ارتداد در فهرست تعزیر قرار می‌گیرد. اگر کسی ادعا کند که وقتی ما خطر اعدام را کم کنیم یا برداریم، جنبه بازدارندگی جرایم کبیر، از جمله قتل نفس کاهش پیدا می‌کند و این خود نقض غرض در باب احتیاط در دماء محسوب می‌شود، در پاسخ می‌گوییم، مجازاتی چون قود و قصاص نفس در باب قتل ظالمانه جان، پیش‌گیرنده محسوب می‌شود و در عدالت کیفری حکم قصاص نفس هم که اختلافی نیست و فتنه ارتداد مقرون به تقابل خونریزانه را هم پیشگیری می‌کند و نیز چنان‌که می‌دانیم در باب قصاص نفس، حتی تقیه و اکراه نیز برخلاف موجه بودن در بسیاری از جرایم، محقق نمی‌شود و مرتکب قتل و مسبب تام آن و لو مکره باشد، اصولاً، قصاص می‌شود، در ادبیات فقهی وارد شده که: «تقدم فی باب الحسبه أنه لا تقیه فی الدماء و انه لا يتحقق الإكراه فی القتل بل القصاص علی المباشرة و ان كان مكرها» (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۴۰۶/۴). به قول حقوق دانان جان انسان بالارزش‌ترین ودیعه و نعمت برای نوع بشر و عزیزترین دارای انسان (حیات) می‌باشد که جلوه بارز رحمت خدا است که در حاق واقع اعطا و سلب حیات تنها به حکم و اراده خدا صورت می‌گیرد (حسین زاده، ۱۳۹۹: ۱۸).

۵- منشأ تردد در مجازات سلب حیات در غیر قتل نفس

اصولاً وقتی قتل نفس به‌طور مطلق به‌کار می‌رود، متبادر از آن قتل عمد است، مگر خلاف آن به قرینه مقال و مقام، مقیداً حاصل شود، با این پیش‌فرض، آن‌چه بعد از سال‌ها پژوهش، نویسنده را بر آن داشت تا تنها قتل نفس عامدانه، مجوز مجازات قتل مطلق نفس را به‌دنبال داشته باشد، واژگان

۱- این فراز آیه فوق^۲، مصدر بۀ «الف» و «نون» مشدد است که طبعاً وفق قواعد مسلم ادبی، مفاد مدخول خود که مجازات سلب حیات مطلق نفس در برابر مطلق نفس (بدون هیچ قیدی) باشد را تأکید می‌کند.

۲- در قالب جمله اسمیه بیان شده که طبعاً بیانگر پیام ثابت و متداوم و مستمر است نه در قالب جمله فعلیه که مبین حدوث و تغیر باشد (درویش، ۱۴۲۸: ۱۶/۱).

۳- نفس، اسم جنس نکره است که با حلول «الف» و «لام» بر این اسم جنس نکره (النفس)، موجب تحدید و تعریف ماهیت مورد نظر (نفس) در ذهن انسان می‌شود و قهراً حکم را در اینجا که «جان در برابر جان» است، با همان معنای شایع و در عین حال معرفه و شناخته شده و معهود ذهنی، استوار می‌کند و مراد از «الف» و «لام» استغراق جنس در معقولات ثانویه که گزاره‌های مرتبط با آن از باب حمل شایع صناعی و متأصلات است، به معنای «کل» و موضوع به وضع حقیقی در مورد معنای «کل» می‌باشد که از خصائص گزاره‌های حقوقی - قضایی محسوب می‌شود (ابن هشام انصاری، بی‌تا: ۵۱/۱-۴۹).

حاصل سخن این که با استناد دقیق به آنچه تاکنون گفتیم که در ذیل نهاد توبه و رحمانیت عام خداوند موجه می‌گردد و خصوصاً فراز آیه شریفه «إِنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ؛ همانا نفس در برابر نفس مجازات می‌شود (جان در برابر جان)» و طبیعتاً این تقابلی مؤکد و مصرّح در باب تجویز اعدام مرتد از باب حدّ به صراحت برقرار نمی‌باشد. اگر سؤال شود که این آیه مسبوق به فراز «وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا»، «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» بوده و مربوط به شریعت تورات می‌باشد، در پاسخ می‌گوییم در آیه قبلی که این آیه عطف بر آن است «يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ» (مائده/۴۴) و در فراز آخر هر دو آیه این مبنا (النفس بالنفس) حکم خدا تلقی شده که فرموده: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» و همین‌طور «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» به کار رفته که با وحدت

کلیدی، مانند قصاص، مماثلت، حق، عدالت و حرف بای مقابله و محارب مفسد مقرون به قتل نفس (با جنبه عمومی آن) که برگرفته از ظواهر آیات متعدد قرآن به عنوان مرجع معیار برای اصل تنصیصی (قانونی) بودن جرم و مجازات باشد، پشتوانه حجت‌مدار و اطمینان‌بخش آن باشد. ملاک مستفاد از آیه «جَزَاءً وَفِقاً» (نبا/۲۶) مؤید مجازات جان در برابر جان در مقوله تناسب جرم در برابر مجازات است که باز هم قتل حدّی مرتد را محل تأمل قرار می‌دهد.

چنان‌چه بادقت به آنچه ذکر کردیم، پرداخته شود، ارتدادی که مجازات آن فی الجملة حدّ مقرون به سلب حیات را به دنبال داشته باشد، اگر نگوئیم منتفی است (و تنها از باب تعزیر با ارتکاب جرایم حاشیه‌ای موجه می‌باشد)، حداقل با ملاک‌های قرآنی متعدد مذکور، مشتبه و مصداق بارز قاعده درء الحد و در ذیل تفسیر مضیق و به نفع متهم قرار می‌گیرد. از سوی دیگر در هیچ آیه‌ای علی‌رغم ذکر عنوان ارتداد و مشتقات آن مجازات صریح دنیوی برای ارتداد ذکر نشده است و تنها به عنوان یک گناه با عقاب اخروی مطرح می‌شود، بدیهی است که نمی‌توانیم بگوئیم با ذکر این همه آیات، خداوند در خصوص ارتداد، در مقام بیان مجازات دنیوی نبوده و به‌رغم کثرت وقوع و ابتلای این عنوان در طول تاریخ اسلام از صدر تاکنون، به سکوت واگذاشته شده باشد.

۶- قاعده مبنایی و فراگیر «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»

برخی آیات، مبنایی و معیار سازند و نقش حقوق اساسی و قانون اساسی برای بشر را دارند، چنان‌که شیخ الطائفه صاحب الخلاف همین اصل بنیادی را چنین ذکر می‌کند: «الأصل حقن الدماء، و لم یقم دلیل علی جواز قتلها، فعلی من ادعی قتلها الدلالة» (طوسی، بی‌تا: ۳۵۲/۵). اصل اولیه حفظ حرمت خون مردم است و دلیلی برای جواز سلب حیات شخص اقامه نشده (مگر با قتل نفس) هرکس جواز مجازات سلب حیات را ادعا می‌کند، باید اقامه دلیل کند.

۲- «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا...» (شوری/۴۰). «... فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ...» (بقره/۱۹۴) و «وَلَنْ عَاقِبْتُمْ فَمَاتُوا بِمِثْلِ...» (نحل/۱۲۶).

۳- «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...» (اسرا/۳۳).

۴- «... وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (نساء/۵۸).

۱- «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/۱۷۹)، جالب است که خطاب آیه به عموم مردم و با قید خردمندان و با واو استیفاف و جمله مستأنفه بعد آن و از باب تقدم خبر بر مبتدا که حصر است، حکیمانه ذکر شده است.

ملاک، همه ادیان و شرایع شرعی و وحیانی را پوشش می‌دهد، در عین حال تعبیر «**أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**» نشان می‌دهد، باتوجه به این که حسن عدل و قبح ظلم، حکم ذاتی عقل است، از پشتیبانی مسلم خردمندان بشر هم برخوردار است و به نوعی مؤید قاعده معروف «**كلما حكم به العقل حكم به الشرع و بالعكس**» هم می‌باشد. به نظر نویسنده مقاله، اگر ما غیر از قاعده مذکور (النفس بالنفس) که به صراحت مفید مماثلت و مبتنی بر ماهیت انسان بما هو انسان تلقی می‌شود را در مقام تنقید و تفصیل قرار دهیم و تکافؤ در غیر امور ذاتی و عوارضی، چون حریت، مملوکیّت، ذکوریت، انویتیّت، مسلمان، غیرمسلمان و امثال آن را هم دارای ضربت تأثیر بدانیم که قهراً فقها در این خصوص کم‌وبیش اختلاف دارند، قاعده کیفری مذکور از وضوح خارج و دچار اجمال و ابهام می‌شود که با قاعده مسلم و شفاف وضع قوانین کیفری منافات خواهد داشت. در صورت خروج از اطلاق (النفس بالنفس) اولاً اگر نگوییم تنقید و تخصیص اکثر لازم می‌آید، حداقل مجمل می‌شود که همان‌طور که گذشت مناسب با لزوم وضع قواعد شفاف کیفری، نمی‌باشد و بدون شک عدالت در کیفر که آیات زیادی تصریح و تأکید بر آن داشتند، مخصوصاً با لحاظ واژگان کلیدی که پیش‌تر هم ذکر کردیم، مخدوش می‌گردد، بنده به عنوان محقق دانشگاهی جایی ندیدم که محقق یا محققانی، گزاره‌های حقوقی و حتی کلامی موضوع مدار حسن عدل و قبح ظلم را از نگاه نظری، منقوض و استثنایپذیر بدانند، بر همین اساس است که حسن عدل و قبح ظلم ذاتی امور مربوطه است و ذات شیء هم که لایختلف و لایتخلف و نیز ولایعلل می‌باشد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰: ۴۹۰/۱).

می‌دانیم که حرف جرّ بای مذکور در قاعده «النفس بالنفس» به معنای مقابله است (ابوزهرة، بی تا: ۲۲۰۸/۴)، هم‌وزنی شأنی دو طرف یک موضوع هم که در تقابل، تبادل ذهنی ما است و این خود، تعادل و تناسب را نشان می‌دهد و طبعاً اگر ما متغیری غیر از ماهیت ذاتی مطلق نفس انسان را چنان که قرآن فرض گرفته، فرض بگیریم، عوارض زیادی، اعم از سببی و تکوینی اعمال مجازات را مخدوش می‌کند و عملاً حکم از اجرا معطل مانده و صرفاً یک معنای ذهنی قلمداد می‌شود و حداقل دچار اجمال و یا قبح تخصیص اکثر می‌شود و می‌دانیم که این بدلیت

و مقابله که در قاعده «النفس بالنفس» مخصوص قرآن کریم است، فی الجمله در تجویز مجازات اعدام حدی مرتد، آن هم با صرف تغییر و تبیین عقیده، حداقل محلّ تأمل قرار می‌گیرد، مگر این که تغییر عقیده شخص، مقرون به سوءنیت و منشأ فتنه و تحقیر مقدسات مردم تلقی شده و نظم و آرامش جمعی را سلب کند که تحت عنوان مجازات تعزیری، تفهیم اتهام شود، در حدیث منقول نبوی هم، همین نکته لطیف و التارک لدینه المفارق للجماعه مد نظر قرار گرفته که می‌فرماید: «**لا يحل دم امرئ مسلم يشهد لا إله إلا الله أن محمداً رسول الله إلا بأحدى ثلاث: الثيب الزاني، والنفس بالنفس**» (مطابق تعبیر قرآن)، «... والتارک لدینه المفارق للجماعه» (در حکم خروج بر جامعه) لحاظ گردیده است (شنقیطی، ۱۴۱۵: ۴۵۴/۳). در یکی از تفاسیر مطرح قرن سیزدهم آمده: «وقوله تعالى: (النَّفْسُ بِالنَّفْسِ) يبين أن النفس بعمومها من غير تخصيص مقابلة بالنفس بعمومها من غير تخصيص، فالعبرة بالتساوي في الإنسانية و في النفس الآدمية، فلا تفاضل بين نفس غني و فقير، ولا نفس أمير و خفير، فالنفس بالنفس إن كان اعتداء، و نفس المرأة كنفس الرجل على سواء، ولا التفات لقول الشاذ الذين قالوا: إن نفس المرأة دون نفس الرجل، و بمثل قول هؤلاء الشاذ كان يقول بعض الطوائف من اليهود، كما أخبر ابن عباس رضي الله عنه، و كان ذلك النص الكريم للرد عليهم، و بيان الحق الذي جاء به التوراه التي أنزلت على موسى عليه و على نبينا أفضل الصلاه وأتم التسليم و إن نفس الحر كنفس العبد بمقتضى ظاهر هذا النص الكريم، لأن كليهما يشترک في وصف الآدمية، وبذلك جاء الحديث النبوي الكريم: «من جوع عبده جوعناه، ومن قتله قتلناه» فإن هذا الحديث صريح في المساواة بين نفس الحر ونفس العبد، (و لقد كرّمنا بني آدم = تكريم مطلق بشر) و إن هذا غير رأی جمهور الفقهاء إذ إنهم ينظرون إلى مالیه العبد، ولا ينظرون إلى آدميته... ولنا أن نقرر أن المساواة في الدماء بين الأحرار والعبيد هي الأمر الذي يتناسب مع مقاصد الإسلام ولا يصح أن يكون الأمر العارض مزیلاً للمعنى الإنساني الأصل، بل هو ثابت فيهم لا يزول و النصوص العامة المتضافره مثبته وجوب القصاص في الأنفس من غير تفرقه بين نفس حر و نفس عبد، فالله تعالى يقول: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْبَابِ

لعلکم تتقون» (بقره/۱۷۹؛ ابوزهره، بی تا: ۲۲۰۶/۴-۲۲۰۵) عبارت فوق به خاطر سادگی و وضوح نیاز به ترجمه ندارد.

۶- حاصل سخن

بنده می گویم، وقتی صدر آیه (مائده/۴۵) با فعل وَكَبَّيْنَا آمده که فرض قطعی مندرج در لوح محفوظ است و به دنبال آن با تعبیر مطلق نفس به نفس که ناظر و ظاهر در بیان ماهیت و معناست با صرف نظر از عوارض خارج از ماهیت و باز هم همان اسم های جنس به تفصیل متقارن ذکر می شود، سپس قصاص که بیانگر مساوات در همان ماهیت است و بالاخره در پایان که «وَمَنْ لَّمْ يَخُكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» دارد؛ با این همه بیان و تصریح در مساوات که بیانگر دگرترین تناسب جرم و جزا باشد، باز هم برای صرف ارتداد، مانند قتل ظالمانه نفس، حکم به سلب حیات دادن، آن هم مبتنی بر اخبار آحاد که هرچند صحیح هم تلقی شوند و ذاتاً ظنی اند، به لحاظ متن و عرضه آن به ظواهر قرآن، حداقل محل تأمل است.

۷- حکم ارتداد در سوره مائده

سوره مائده از سوره های طوال مدنی محسوب می شود و در حج وداع (سال دهم هجرت) با آخرین حضور رسول خدا (ص) در مراسم حج نازل شده است و بنا به قولی که راجح هم ذکر می شود، آخرین سوره طولانی و تفصیلی قرآن به شمار می آید و مقررات قضایی و غیرقضایی آن هرگز دچار نسخ نشده است، هرچند در سوره های دیگر قرآن فی الجمله نسخ برخی آیات ذکر می شود، طبعاً از جمله عناوین کیفری و همین طور حقوقی کثیرالابتلاء و مهمی که بشر و به ویژه مؤمنان با آن مواجه اند، در مقام بیان، حکم آن ها ذکر گردیده است، از باب نمونه نخستین آیه قرآن، مصدر به التزام و وجوب پایبندی در برابر همه تعهداتی است که ایمان داران، در یک نظام مدنی و سیاسی و اجتماعی می بندند و این کلان قاعده، ضامن نظم و امنیت و آسایش در عرصه های مختلف جامعه قلمداد می شود و زیربنای هزاران گزاره های خرد و کلان در باب ساماندهی حیثیت قانونی، اخلاقی و اقتصادی و حتی قواعد جنگ و صلح به شمار

می آید، آیه معروف «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (مائده/۳) در همین سوره است. در باب قواعد کلان کیفری، چه در باب جنبه خصوصی جرم قتل که در قصه قتل هابیل توسط قابیل، اولین خون به ناحق ریخته شده، ذکر می شود و در چند آیه بعد از آن داستان، کیفر جان در برابر جان (النفس بالنفس) وضع می شود و نیز دوباره کیفر جان در برابر جان با لحاظ جنبه عمومی جرم و از باب محارب مفسد و قاتل، به میان می آید (مائده/۳۳) و نیز آیه سرقه با ذکر حکم صریح کیفر دنیوی آن (مائده/۳۸)، اما در همین سوره که ویژگی های ویژه آن را ذکر کردیم، موضوع ارتداد به صراحت مطرح می شود، اما کیفر و جزای (دنیوی) آن برخلاف آیات گذشته ای که درخصوص عناوین حقوقی (قضایی) مطرح شد، ذکر می شود به میان نمی آید، حتی در موارد عدیده دیگر هم که در قرآن مطرح شده مجازاتی همانند حدود مطرح شده در قرآن، چون قذف، سرقه، قتل و محاربه آمده، اما برای ارتداد و مرتدان کیفر واضح دنیوی بیان نگردیده، البته که ارتداد مقرون به فتنه انگیزی و توهین به مقدسات متدینان و امثال آن، گناهی بزرگ محسوب می شود و حساب و عقاب آن در قیامت با خدا است و نیز جرایم حاشیه ای مقرون به ارتداد، بدون شک برای حفظ نظم، امنیت، آسایش جامعه و در قالب تعزیر، غیرقابل انکار می باشد.

۸- دفع شبهه عذاب دنیوی مرتدان

چنان که قبلاً گفتیم، حکمت وضع قوانین کیفری اقتضا می کند که گزاره های آن نسبتاً کوتاه، گویا و شفاف باشد و مبهم و چندپهلو نباشد، یکی از آیاتی که در نگاه ابتدایی و غیردقیق، عذاب دنیوی مرتدان را می رساند، این آیه می باشد: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ... يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (توبه/۷۴) حال آن که به دلالت سباقی و هم سیاقی و همین طور لحاقی، یعنی آیه قبل به صراحت و آیات بعد از آیه فوق (از باب هم نشینی و بافت معنایی) به وضاحت می فهماند که پیرامون

۱- هی آخر ما نزل من القرآن، والمائده أرجح فی هذا المجال. وقد نقل صاحب البرهان أن الرسول (ص) قرأ المائده في حجة الوداع ثم قال: «إن آخر القرآن نزولاً المائده فأحلوا حلالها و حرّموا حرامها» (مطعنی، ۱۴۱۳: ۱۶۵/۲).

۱- در دو منبع قرآنی در این مقال چنین ذکر شده: «... و کان من آخر ما نزل علیه سوره المائده نسخت ما قبلها و لم ینسخها شیء، لما ختم الله سوره النساء بذكر احکام الشرعیه، افتتح سوره المائده ایضاً ببیان الاحکام و اجمل ذلك لقوله اَوْفُوا بِالْعُقُودِ ثم اتبعه بذكر التفصیل» (طبرسی، ۱۹۸۶: ۲۳۱/۳). «والذي اجمعوا علیه ان المائده - او التوبه

«دلیلنا إجماع الفرقه و اخبارهم» (طوسی، بی تا: ۳۵۴/۵). به نظر نویسندگان، اجماع مدرکی مورد ادعا ضمن این که ضعف خود را دارد، از طرفی این همه اخبار و آرای متفاوت و حتی متعارض، آیا مجازات دست و پاگیر حدی آن هم با شدیدترین نوع آن، که سلب حیات باشد، حداقل، محل مناقشه نمی باشد؟! آیا این نوع تفاوت ها حداقل، مجازات مربوطه را به جانب تعزیر سوق نمی دهد؟!

۱۰- مسدود دانستن باب توبه برای مرتد فطری

فرصت طلایی توبه و بازگشت برای بازنگری فکری و بازپروری انسان از جانب خدای مهربان که تا لحظه احتضار و قطعی شدن مرگ استمرار دارد، چرا در خصوص مردان مرتد فطری به صیرف خبر واحد از عمومیت و استمرار، تخصیص خورده و خارج شود؟! آیا این تفاوت ذواطراف، مجازات مذکور را تعزیری نمی کند؟! مگر در قرآن نداریم که خدای مهربان و ثواب (بسیار توبه پذیر) با صراحت فرصت و توبه را تا احتضار و دم مرگ تمدید می کند و می فرماید:

۱- «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِيمَانَ وَالَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ؛ وَ لِلَّهِ مَا يَشَاءُ» (طوسی، بی تا: ۳۵۲/۵)، حال آن که اگر ما عقیده مندی و تبدیل و تغییر آن را یک مقوله نرم افزاری و فکری و اعتقادی قلمداد می کنیم که چنین هم هست، تمایزات فیزیولوژیک جنسیت شخصیت مرد و زن در اصل عقیده انسانی و حسابرسی عقیده و عمل در روز جزا دارای ضریب تأثیر معناداری نیست و باز بین مرتد ملی و فطری تفکیک و تبعیض قائل شدن، در منبع فوق چنین آمده: «المرتد علی ضربین. أحدهما: ولد علی فطره الإسلام من بین مسلمین، فمتمی ارتد وجب قتله و لا تقبل توبته و الآخر: کان کافراً فأسلم، ثم ارتد، فهذا یستتاب، فان تاب و إلا وجب قتله و به قال عطاء و قال الحسن البصری: المرتد یقتل بغیر استتابه و قال أبوحنیفه و الشافعی و مالک و عامه الفقهاء: إنه یستتاب سواء کان مسلماً فی الأصل فارتد، أو کافراً فأسلم ثم ارتد، فان لم یتب وجب قتله» (طوسی، بی تا: ۳۵۳/۵)، سپس شیخ طوسی می نویسد:

۲- «فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْتَبَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّثَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ، فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْتَبَا؛ پس هنگامی که عذاب سخت ما را دیدند، گفتند: بی تردید به خدا ایمان آوردیم و به معبودانی که با او شریک قرار می دادیم، کافریم، ولی زمانی که عذاب سخت ما را دیدند، ایمانشان سودی به آنان نداد» (غافر/۸۵-۸۴).

از همه مهم تر، سیاق آیه زیر می رساند که شخصی چون فرعون به عنوان ابر مفسد و خونریز و حتی نسل کش (به دلیل خطاب) اگر پیش از آستانه مرگ توبه می کرد، شاید موجب انقلاب روحی در خود او و به تبع در جامعه ای که او حاکم آن بود، اتفاقی نیکی می افتاد و به دنبال آن یک تحول بزرگی پیش

منافقان بحث می شود، آن ها در واقع و باطن ایمان نیاورده اند، تا از اسلام برگشته باشند، به اصطلاح آن ها «اظهروا الاسلام و أبطنوا الکفر» و یکی از نام های سوره توبه «فاضحه» است، چرا که در فرازهایی از این سوره اهداف ناروای منافقان برملا می شود و این فضاخت، خود، عذاب دنیوی تلقی می شود و در تفاسیر، از جمله موارد، ذکر شده است.

۹- شبهه تبعیض جنسیتی و غیرجنسیتی در مجازات مرتد

وقتی ما معتقدیم که ایمان و اعتقاد یک امر قلبی است و کانون معرفت قلب هم که، متغیر و متباین به تفکیک جنسیت نیست و خداوند هم همین معنا را به صراحت چنین بیان می کند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد، درحالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم» (نحل/۹۷). حال چرا ما بر مبنای اخبار آحاد (که ذاتاً ظنی اند نه قطعی) در مجازات سلب حیات که حفظ و صیانت آن از مقاصد کبرای شریعت و حتی عقلاً محسوب می شود نه یک حکم خرد و جزئی، بین مرتد زن و مرتد مرد تبعیض قائل شده و بگوییم، و روی عن النبی (ص): «أنه نهی عن قتل المرتده» (طوسی، بی تا: ۳۵۲/۵)، حال آن که اگر ما عقیده مندی و تبدیل و تغییر آن را یک مقوله نرم افزاری و فکری و اعتقادی قلمداد می کنیم که چنین هم هست، تمایزات فیزیولوژیک جنسیت شخصیت مرد و زن در اصل عقیده انسانی و حسابرسی عقیده و عمل در روز جزا دارای ضریب تأثیر معناداری نیست و باز بین مرتد ملی و فطری تفکیک و تبعیض قائل شدن، در منبع فوق چنین آمده: «المرتد علی ضربین. أحدهما: ولد علی فطره الإسلام من بین مسلمین، فمتمی ارتد وجب قتله و لا تقبل توبته و الآخر: کان کافراً فأسلم، ثم ارتد، فهذا یستتاب، فان تاب و إلا وجب قتله و به قال عطاء و قال الحسن البصری: المرتد یقتل بغیر استتابه و قال أبوحنیفه و الشافعی و مالک و عامه الفقهاء: إنه یستتاب سواء کان مسلماً فی الأصل فارتد، أو کافراً فأسلم ثم ارتد، فان لم یتب وجب قتله» (طوسی، بی تا: ۳۵۳/۵)، سپس شیخ طوسی می نویسد:

«فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (توبه/۷۷).

۱- آیه قبل از آیه مورد بحث چنین است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ؛ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَنَسِ الْمُنَافِقِينَ» و یکی از آیات بعدی آیه مذکور چنین است

می‌آمد، «حَتَّيَاذًا أَدْرَكَةَ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (یونس/۹۱).

وجود سوره‌ای به نام توبه (فرصت بازگشت) که هم مدنی و هم بنا به قول مفسران از سوره‌های طولانی که جزء آخرین سوره‌های وحی شده است، گواه اطمینان بخشی است که به صیرف اخبار آحاد آن هم خبرهای واحدی که معارض هم دارند، موجب نمی‌شوند و حداقل محل تردید است که این فرصت برای مرتد فطری به صیرف تغییر عقیده مسدود گردد. آن هم براساس خبر واحد (با فرض اعتبار و صحت) که از نبی مکرم خدا (ص) نقل شده که فرمودند: «مَنْ بَدَلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»، به قول شیخ طوسی بدون شرط استتابه (و لم شرط الاستتابه) (طوسی، بی تا: ۳۵۴/۵) و نیز خبر واحد دیگری که منقول است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثَ كُفْرٍ بَعْدَ إِيْمَانٍ، أَوْ زَنَا بَعْدَ إِحْصَانٍ، أَوْ قَتْلَ نَفْسٍ بَغَيْرِ نَفْسٍ» (در این فراز از حدیث هم نفس در برابر نفس بدون قید ذکر شده) چطور برخی فقها قائل به استتابه مطلق مرتد شده بودند و برخی فطری و ... فطری و برخی مؤنث و مذکر را به تفصیل ذکر کرده‌اند، حال آن که فراز نخست حدیث از این جهت‌ها مطلق است؟! این هم خود مناقشه قابل اعتنایی است که هم حدی بودن مجازات مرتد را و هم سلب حیات او را، حداقل مورد بازپژوهی قرار می‌دهد، علی‌الخصوص علی‌رغم این که پیامبر خدا که «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/۴)، لقب گرفته و سرور انبیاست از باب این که بالاخره بشر است و دغدغه‌های دینی خود را دارد (اما کیف بشر)، خداوند این عزیز عزیزان را هم هشدار داده و می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؟ اِی پیامبر ولو تو مشوق و عشق به دینداری و دین‌گرایی داری، اما نباید این عشق خیرخواهانه و خالصانه تو منجر به اکراه دین‌گرایی گردد» (یونس/۹۹)، (آن هم از باب اطلاق آیه اکراه بدوی و اکراه استمراری)، چراکه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره/۲۵۶)، از باب لای نفی جنس هیچ اکراهی (اعم از بدوی و استمراری) پذیرفته نیست، دین حقیقت واضح و مفطور بشری است.

۳- «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ؟» و اوست که توبه را از بندگان می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و آن چه را انجام می‌دهید، می‌داند» (شوری/۲۵). در این آیه شریفه به نظر نویسنده «ال» وارد بر توبه شیوع و فراگیری را می‌رساند، مگر تا لحظه سررسید مرگ به صراحت خود قرآن استثنا می‌شود و همین‌طور «عباد» هم که عام است و همه بندگان خدا (اعم از عاصی و متجری و مطیع و منقاد) را پوشش می‌دهد و همین‌طور «ال» و استغراق جنس (به معنای کل گناهان، مگر قدر یقینی خلاف آن) که وارد بر سیئات گردد را دربر می‌گیرد، حال آن که مجازات حدی مرتد از صریح آیات قرآن و نیز روایت متواتر نبوی (ص) بر نمی‌آید و مجازات‌های کموبیش با این اوصاف مختلف مرتکبان ارتداد را هم، تنها در زمره مجازات تعزیری آن هم با احراز عناصر عمومی و اختصاصی جرم قرار می‌دهد.

۴- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا؛ کسانی که ایمان آوردند، سپس کفر ورزیدند، باز ایمان آوردند و بار دیگر کافر شدند، آنگاه بر کفر خود افزودند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند» (نساء/۱۳۷). در این آیه چنان که با صراحت می‌بینیم، کسانی که ایمان می‌آورند (که قاعدتاً یک امر قلبی است)، سپس کافر می‌شوند (با حرف عطف ثم که تراخی و تأخیر را هم می‌رساند) باز بار دیگر ایمان می‌آورند و آنگاه کافر می‌شوند و در مرحله‌ای بعد بر کفرشان می‌افزایند، خداوند آن‌ها را نخواهد بخشید و هدایت به راه راست هم نمی‌کند، اگر بنا بود خداوند مجازات دنیوی برای مرتد آن هم مرتد مکرر و مغلطی چون مورد آیه فوق‌الذکر، وضع کند، چه موقعیتی از این آیه قابل بیان تر بود؟! در سوره‌ای که به اعتبار مدنی بودن، احکام مدنی اسلام را بیان می‌کند. در یکی از تفاسیر آمده: «فأما من تكررت ردة فقد قال الله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴۸۶/۱).

۵- «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؟ پس چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم دین مهیا نباشند تا قوم خود را چون به نزدشان بازگشتند بیم رسانند، باشد که

در ذیل قاعده کلان «النفس بالنفس» قرار نمی‌گیرد، احادیث کم و بیش متفاوت هم درخصوص اصل جرم و نحوه مجازات روایت شده است.

نتیجه‌گیری

حاصل آن‌چه به تفصیل و مستند در متن مقاله گذشت، چنین است:

۱- اسلام به ذات خود، دین حکمت و برهان و عرفان و نیز فرقان آشکار است، نیازمند قهر و غلبه و اکراه برای پذیرش آموزه‌های نورانی و حیانی نیست و این حکمت و برهان در عقیده محض، با سیف و سنان نمی‌خواند.

۲- فرصت استماع اقوال و انتخاب بهترین‌ها که از نظر فاعل شناسنده لزوماً حصول کنه حقیقت نیست، پیوسته برقرار است.

۳- ارتداد محض و نرم فکری، حداقل در عصر حاضر که بشر پیوسته در معرض بارش افکار متعارض و طبعاً نیازمند ممیزی و غربالگری حرفه‌ای است، یک امر اجتناب‌ناپذیر می‌باشد و تهدید به سلب حیات در مقوله مجازات حدی (غالباً قاطع و غیرمنعطف) روی‌آوری به دین فطری مبتنی بر رحمانیت عام و خاص را دچار تکانه می‌کند.

۴- در باب حدی بودن مجازات ارتداد بین فقیهان ارجمند اسلام اختلاف نظر وجود دارد. برخی (مشهور) آن را حدّ به معنای خاص و برخی، مانند محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام ارتداد را در بخش تعزیرات و برخی دیگر، مانند شهید اول ارتداد را در یک وضعیت برزخی و جزء عقوبات متفرقه که بیشتر صیغه تعزیری دارد، فهرست کرده‌اند.

۵- حدیث نبوی (ص) که تا حدودی صراحت به مجازات دنیوی ارتداد دارد: اولاً به اعتبار خبر واحد، ظنی است، درحالی‌که ظواهر آیات عدیده‌ای ناظر به اخروی بودن مجازات می‌باشد؛ ثانیاً استظهار می‌شود که سخن منقول نبوی (ص) با فرض صحت سندی، در مقام دلالت مقید به جرایم با منشأ ارتداد سخت و خشن که خروج علیه نظم و امنیت جامعه باشد، تلقی می‌گردد، آن هم با تعبیر المارق من الدین (مارقین امت) که هم فاز با بغی و مقاتله قرار می‌گیرد و نیز تعبیر مرکب «التارک لدینه المارق للجماعه» می‌باشد، یعنی که صرف انتخاب و

(از نافرمانی خدا) حذر کنند» (توبه/۱۲۲). چنان‌که می‌دانیم عالمان امت وارثان انبیا در دعوت هستند و سنت فقاقت پیوسته در جریان و رو به ترقی و پاسخگویی شبهات خرد و کلان عقایدند و به‌نظر می‌رسد مصداق بارز انذار فقهاء دربرگیرنده مرددان و پشت‌کنندگان به دین باشد و باز می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳) که مقتضای فرصت برای راهیابی برای هر گمراهی، از جمله مرتدان باشد. حدیثی از نبی مکرم خدا (ص) که فریقین در منابع حدیثی خود، ذکر کردند که فرموده، حتی یک ساعت قبل از مرگ هم برای توبه زیاد است، بلکه فرجه و مهلت توبه تا وقتی است که نفس به گلو می‌رسد: «من تاب قبل ان یغرغر بنفسه قبل الله منه و ان الساعه لکثیره من تاب قبل ان یغرغر بها تاب الله علیه و روی عن رسول الله (ص): لما هبط ابلیس قال: و عزتک و جلالک و عظمتک لا افارق ابن آدم حتی تفارق روحه جسده، فقال الله تعالی سبحانه: و عزتی و جلالی و عظمتی لأحجبُ التوبه عن عبدی حتی یغرغر بها، و قیل من لطف الله بالعباد أن امر قابض الارواح بالابتداء فی نزعها من اصابع الرّجلین، ثم یصعد شیئاً فشیئاً الی أن تصل الی الصدر، ثم تنتهی الی الحلق لیتمکن فی هذه المهله من الإقبال بالقلب علی الله تعالی و التوبه» (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱: ۱۶۷/۳۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶/۶)، جالب این که شاید بتوان چنین تأمل کرد که در فرایند مرگ طبیعی، سردی و ازکارافتادگی بدن معمولاً از اندام‌های انتهایی، مانند انگشتان پا آغاز شده و به تدریج به‌سوی بخش‌های بالاتر بدن پیش می‌رود. بر این اساس، تا زمانی که قوای ادراکی و حیاتی در بخش‌های مرکزی‌تر بدن - به‌ویژه قلب و عقل - به‌طور کامل از کار نیفتاده‌اند، انسان همچنان از امکان آگاهی و بازگشت برخوردار است. از این منظر، می‌توان این فرایند را نشانه‌ای از گستره رحمت عام و خاص الهی دانست؛ رحمتی که حتی در واپسین لحظات حیات نیز راه توبه و بازگشت را بر انسان مسدود نمی‌کند. سبحان‌الله از این جلوه رحمت رحمانی. اگر این ملاک مهم، پیوسته مد نظر ما به‌عنوان دانش پژوه باشد که قاعدتاً موارد استثنایی از یک قاعده عام و موارد تقیید از یک به‌معنای مطلق، به‌ویژه در احکام کیفری، نیازمند دلیل قطعی است و باید به‌قدر متیقن بسنده کرد، در داوری نهایی نسبت به قضایای غیرقطعی (ظنی) تأثیر راه‌گشایی خواهد داشت، عنوان مقاله مورد پژوهش ما از همین باب است، چراکه ضمن این که مجازات سلب حیات حدی مرتد

استبدال اندیشه نیست، بلکه در عمل در فاز خشونت و مقابله با اجتماع قرار می‌گیرد.

۶- این که تعداد قابل توجهی از فقیهان امت قائل به تفکیک مردان به لحاظ جنسیت و پیشینه فکری و یا متغیرهای دیگر هستند، می‌رساند که احراز ماهیت ارتداد و رفتارهای پرخطر مقرون به آن یک امر اجتهادی قضایی محسوب می‌شود، این نکته ماهیت جرم را به تعزیر و مجازات مناسب آن که «بما یراه الحاکم و بما دون الحد» است، بیشتر سوق می‌دهد، در نهایت این که عنوان ارتداد با لحاظ نص صریح قاعده قرآنی که می‌فرماید: «ان النفس بالنفس» جان در برابر جان، مجازات حدی مرتد بسط را حداقل مورد تأمل قرار می‌دهد و اهمیت صیانت از حق حیات که از مقاصد کبرای شریعت نورانی اسلام است را مضاعف می‌کند.

لحاظ اصل کلیدی خطر، در قتل مطلق نفس و لحاظ تقدم تقيه در انکار دین در تعارض با حفظ نفس، حکم سلب حیات در مقوله ارتداد حدی را به جانب تعزیر تقویت می‌کند.

ملاحظات اخلاقی: در این پژوهش تمامی ملاحظات اخلاقی رعایت گردیده است.

تعارض منافع: نگارش این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

سهم نویسندگان: تک نفر.

تشکر و قدردانی: ابراز نشده است.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین مالی انجام گرفته است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- ابراهیمی دینانی، غلام حسین (۱۳۸۰). قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. جلد اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

- ابن جوزی، جمال الدین (۱۴۲۲). زادالمسیر فی علم التفسیر. جلد اول، بیروت: دار الکتاب العربی.

- ابن عاشور، محمد الطاهر (بی تا). تفسیر ابن عاشور. جلد دوم، بی جا: کتابخانه مدرسه فقهات.

- ابن هشام انصاری، عبدالله (بی تا). مغنی اللیب. جلد اول، بیروت: منشورات مکتبه الصادق للمطبوعات.

- ابوزهره، محمد (بی تا). زهره التفاسیر. جلد چهارم، دمشق: دارالفکر العربی.

- احمد بن حنبل، احمد (۱۴۲۱). مسند الامام احمد بن حنبل (با تحقیق شعیب الارنؤوط). جلد سی و هشتم، بیروت: مؤسسه الرساله.

- جمعی از محققان (بی تا). دایره المعارف الفقه الاسلامی. جلد هفدهم، تهران: مؤسسه دائره المعارف الفقه الاسلامی.

- حسین زاده، پیمان (۱۳۹۹). خودکشی. تهران: انتشارات میزان.

- خازن، علاء الدین علی (۱۴۱۵). تفسیر الخازن: لباب التأویل فی معانی التنزیل. تصحیح: محمد علی شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیه.

- درویش، محیی الدین (۱۴۲۸). إعراب القرآن الکریم و بیانہ. جلد اول، قم: نشر کمال الملک.

- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین (۱۴۲۷). المفردات فی غریب القرآن. دمشق: دارالقلم.

- شاطبی، ابراهیم (۱۴۱۷). الموافقات. قاهره: جلد ششم، دار ابن عفان.

- شنقیتی، محمد الامین (۱۴۱۵). أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن. جلد سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

- صافی، محمود (۱۴۱۸). الجدول فی إعراب القرآن الکریم. جلد بیست و سوم، دمشق: دار الرشید.

- طبرسی، فضل (۱۹۸۶). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. جلد سو، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

- طوسی، محمد (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. جلد نهم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طوسی، محمد (بی تا). *الخلاص*. جلد پنجم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- فاضل مقداد، جمال الدین (۱۴۰۴). *التنقیح الرائع لمختصر الشرایع*. جلد چهارم، قم: مکتبه آیتا... مرعشی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*. جلد ششم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مطعنی، عبدالعظیم (۱۴۱۳). *خصائص التعبير القرآنی و سماته البلاغیه*. جلد دوم، قاهره: مکتبه وهبه.
- موسوی بجنوردی، سیدحسن (۱۳۷۷). *القواعد الفقهیة*. قم: نشر هادی.